

## داستان چنگیز خان مغول و شاهین او

۲۶ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۲۳:۰۶

یک دوست، حتی وقتی کاری می کند که دوست ندارید، هنوز دوست شماست.

یک روز صبح، چنگیز خان مغول و درباریانش برای شکار بیرون رفتند. همراهانش تیرو کمانشان را برداشتند و چنگیز خان شاهین محبوبش را روی ساعدش نشاند. شاهین از هر پیکانی دقیق تر و بهتر بود، چرا که می توانست در آسمان بالا برود و آنچه را ببیند که انسان نمی دید.

آن روز با وجود تمام شور و هیجان گروه، شکاری نکردند. چنگیز خان مایوس به اردو برگشت، اما برای آنکه ناکامی اش باعث تضعیف روحیه ی همراهانش نشود، از گروه جدا شد و تصمیم گرفت تنها قدم بزند.

بیشتر از حد در جنگل مانده بودند و نزدیک بود خان از خستگی و تشنگی از پا در بیاید. گرمای تابستان تمام جویبارها را خشکانده بود و آبی پیدا نمی کرد، تا اینکه رگه ی آبی دید که از روی سنگی جاری بود. خان شاهین را از روی بازویش بر زمین گذاشت و جام نقره ی کوچکش را که همیشه همراهش بود، برداشت. پرشدن جام مدت زیادی طول کشید، اما وقتی می خواست آن را به لبش نزدیک کند، شاهین بال زد و جام را از دست او بیرون انداخت.

چنگیز خان خشمگین شد، اما شاهین حیوان محبوبش بود، شاید او هم تشنه اش بود. جام را برداشت، خاک را از آن زدود و دوباره پر کرد.

اما جام تا نیمه پر نشده بود که شاهین دوباره آن را پرت کرد و آبش را بیرون ریخت. چنگیز خان حیوانش را دوست داشت، اما می دانست نباید بگذارد کسی به هیچ شکلی به او بی احترامی کند، چرا که اگر کسی از دور این صحنه را می دید، بعد به سربازانش می گفت که فاتح کبیر نمی تواند یک پرنده ی ساده را مهار کند.

این بار شمشیر از غلاف بیرون کشید، جام را برداشت و شروع کرد به پر کردن آن. یک چشمش را به آب دوخته بود و دیگری را به شاهین. همین که جام پر شد و می خواست آن را بنوشد، شاهین دوباره بال زد و به طرف او حمله آورد. چنگیز خان با یک ضربه ی دقیق سینه ی شاهین را شکافتولی دیگر جریان آب خشک شده بود. چنگیز خان که مصمم بود به هر شکلی آب را

بنوشد، از صخره بالا رفت تا سرچشمه را پیدا کند. اما در کمال تعجب متوجه شد که آن بالا برکه ی آب کوچکی است و وسط آن، یکی از سمی ترین مارهای منطقه مرده است. اگر از آب خورده بود، دیگر در میان زندگان نبود. خان شاهین مرده اش را در آغوش گرفت و به اردوگاه برگشت. دستور داد مجسمه ی زرینی از این پرنده بسازند و روی یکی از بال هایش حک کنند:

یک دوست، حتی وقتی کاری می کند که دوست ندارید، هنوز دوست شماست.

و بر بال دیگرش نوشتند:

هر عمل از روی خشم، محکوم به شکست است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۰۷۵/داستان-چنگیز-مغول-خان-چنگیز-داستان/۳۵۰۷۵>